**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030813**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که کلمۀ یحب الله و لا یحب الله مفادش چی است؟ یک نکته‌ای در تکمیل عرائض سابق عرض کنم، ما عرض کردیم لا یحب الله در آیات قرآن در مورد مکروهات به کار نرفته، فقط در مورد محرمات به کار رفته. یک آیه از آیات قرآن ممکن است به عنوان نقض ذکر بشود و آن هم آیۀ شریفه‌ای که «إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»، بگوییم اختیال به معنای تکبر و حرکت متکبرانه است، فخور هم فخر فروش. می‌گوییم فخر فروش و اختیال اینها مکروهند اینها از جهت فقهی حرام که نیستند، مثلا اینجوری بخواهیم تقریب کنیم.

مویدش هم این روایت صحیحۀ: «هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم أَوْصَى رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ قَالَ إِيَّاكَ وَ إِسْبَالَ الْإِزَارِ وَ الْقَمِيصِ»

می‌گوید شلوار و پیراهنت اینقدر بلند نباشد که روی زمین کشیده بشود، رهایش کنی.

«فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْمَخِيلَةِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمَخِيلَةَ»

مخیلۀ ظاهرا همان مصدر اختیال است و با مختال یکی است. حالا شلوار زمین کشیده شدن، رها کردن پیراهن و امثال اینها اینها حرام است، اینها حرام که نیست، اینها مکروه است.

ان الله لا یحب کل مختال فخور در دو جای قرآن وارد شده، دو بار نازل شده.

یکی در سورۀ لقمان آیۀ ۱۸: «وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّاسِ وَ لا تَمْشِ فِي اْلأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»

یکی هم در سورۀ حدید، آیه ۲۳: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (23) الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ»

**شاگرد:** در سورۀ نساء آیه ۳۶ هم: «وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْسانًا وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُورًا»

**استاد:** در واقع مختال فخور متعلق لا یحب الله در سه آیه قرار گرفته:

سورۀ نساء آیه ۳۶: «إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُورًا»

سورۀ لقمان، آیه ۳۱: «إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»

و سورۀ حدید آیۀ ۲۳: «وَ اللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»

اینجا در ذیل آیۀ سورۀ حدید در کتب تفاسیر نکاتی وارد شده که تفسیر مقاتل، جلد ۴، صفحۀ ۲۴۴ مختال فخور را اینجوری معنا می‌کند می‌گوید: یعنی متکبر عن عبادة الله عز و جلف خور فی نعم الله لا یشکر.

طبیعی است که مختال و فخور به این معنا حرام هست.

در کتاب تفسیر ما تریدی که تأویل اهل السنة، جلد ۹، صفحۀ ۵۳۳، یک مطلبی را در مورد این آیۀ سورۀ حدید دارد، آیۀ سورۀ حدید این بود «وَ اللّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (23) الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ»

که آیا این الذین یبخلون ادامۀ جملۀ قبلی است یا جملۀ استینافیه و جملۀ جدیدی هست. ایشان می‌گوید هر دویش امکان دارد. قوله عز و جل «الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ» جائز ان یکون هذا صلة قوله «لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» تفسیرا له و جائز ان یکون علی الابتدا. اینکه به خصوص اگر «الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ» را ادامۀ «لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» بگیریم معنایی که در کتاب‌های تفسیری بعضی از کتب تفسیری اشاره شده که مراد از «الَّذينَ يَبْخَلُونَ» یعنی کسانی که از ادای حقوق الهی بخل می‌ورزند، خودشان سرمستند و فخر فروشند به مردم، کأنّ خودشان را یک شخص برتری می‌دانند که وظیفه‌ای در قبال دیگران ندارند، وظیفه ندارند که مثلا به فقرا، به مستمندان رسیدگی کنند.

در تفسیر طبری، جامع البیان، ۲۷/ ۱۳۶ دارد در مورد این آیۀ شریفه الباخلین بما اوتوا فی الدنیا الاختیالهم به و فخرم بذلک علی الناس فهم یبخلون باخراج حق الله الذی اوجب علیهم فیه و یشحون به.

یعنی این راه رفتن عادی فخر فروشانه نمادی از این است که اینها آدم‌هایی هستند که وظیفۀ خودشان را نسبت به دیگران که خداوند تعیین کرده که باید به دیگران رسیدگی کنید و امثال اینها، اینها را رعایت نمی‌کنند.

در مجمع البیان، جلد ۹، صفحۀ ۳۶۳ هم دارد الذین یبخلون بمنع الواجبات.

سورۀ نساء، آیه ۳۶ تعبیرش که ادامۀ یک سری وظایف واجبی هست که انسان نسبت به دیگران دارد کأنّ می‌خواهد بگودی بعضی‌ها این وظایف را انجام نمی‌دهند «وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». عبادت را پیشه کنید و شرک نورزید. بعضی از مراتب خیلا و فخر فروشی یک نوع شرک به خداست کأنّ خودش را مستقل از خدا در نظر می‌گیرد بر خودش یک نوع مقام عبودیت قائل هست.

«وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْسانًا وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»

اینها مواردی هست که ظاهرا موارد واجب هست و یک سری مواردی هست که واجب است. «إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُورًا» یعنی کسانی که فخر فروش هستند و خودشان را متکبر می‌بینند نسبت به پدر، خویشاوند، یتیم، مسکین، همسایه، همسایۀ دور، نزدیک و در راه مانده و کنیزان و بندگان خودشان وظیفه‌ای قائل نیستند. بعد دارد

«إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُورًا (36) الَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرينَ عَذابًا مُهينًا)(37)»

اینها را یک نوع مصداق کفر نعمت و عدم شکر نعمت دانسته و وعدۀ عذاب مهین هم به اینها داده. اینها پیداست که یک، نه تنها محرم هست، محرم گناه کبیره است، عذاب مهین، آن هم عذاب مهین نه عذاب عادی وعید در موردش داده شده، بنابراین این اختیال و فخور نفس آن عمل ظاهری که انسان انجام می‌دهد نیست آن حاکی از یک صفت نفسانی محرمی هست که این مبرز آن هست کأن من خدا را قبول ندارم، من وظایف خدا را انجام نمی‌دهم، من خودم را نسبت به دیگران وظیفه‌ای برای خودم قائل نیستم، کأنّ گل سرسبد آفرینش من هستم و دیگران هیچ حقی برای زندگی کردن ندارند.

اما آن روایت ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام یک نکته‌ای را در مورد این روایت عرض کنم، گاهی اوقات یک شیءای محرم هست، در روایات یک چیزی که مراتب پایین‌تر همان شیء هست آن را به عنوان مکروه و به عنوان فرد تنزیلی آن مفهوم قرار داده. مثلا در مورد عزل در مباشرت و اینها روایات عزل را که تقریبا روشه هست که عزل مکروه هست نه حرام، در مورد عزل می‌گوید که عزل را انجام ندهید فانه وئد خفی. وأد با همزه، وأد یعنی زنده به گور کردن پنهان. اینکه در بعضی چیزها وأد خفی، داء خفی تبدیل شده، وأد خفی مصدر «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ» هست، می‌گوید که این چون یک مصداق خفی زنده به گور کردن هست کأنّ شارع نسبت به آن نهی کرده. این بحث اسبال ازار، قمیص امثال اینها، اینها فان ذلک من المخیلة ظاهرا مرادش این نیست که این فرد روشن آشکار خیلا هست، مختال فخور با این تعبیر مخیلة، در اینجور مصادیق مخیله صدق می‌کند. اینها فردهای تنزیلی و فردهای خفی یک مفهوم هستند که می‌خواهد بگوید این هم یکی از آنها کأنّ هست. فرض کنید ما ممکن است بگوییم که قدرت مستی است، مثلا از مستی قدرت بپرهیز، این نمی‌خواهد بگوید ادله‌ای که خمر را حرام کرده این را هم حرام می‌کند. می‌خواهد بگوید آن نکته‌ای که در مورد حرمت خمر وجود دارد بالأخره در مورد قدرت هم مرتبه‌ای از مراتبش وجود دارد، سُکر علم، سکر قدرت، امثال اینها این است که آدم باید حواسش جمع باشد که به این مستی‌ها گرفتار نشود. این تنزیلات در مقام تعیین فرد حقیقی نیست، ظهور در این ندارد که یک فرد حقیقی می‌خواهد برای خُیلا درست کند، یک نوع افراد تنزیلی هستند، افراد خفی هستند که داخل در مفهوم ظاهری که از یک نهی قرآن از اختیال و فخر استفاده می‌شوند مفهوم ظاهری‌اش این نیست، یک مفاهیم الحاقی هستند که اینها اگر مکروه باشند منافات با این ندارند که اصل آن مصادیق حقیقی ظاهره‌ای هست که آیۀ قرآن ناظر به آنها هست آنها حرام باشد، این یک نکته.

نکتۀ دیگر اینکه آیۀ شریفۀ «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِي الْمَحيضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّى يَطْهُرْنَ فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ»، سورۀ بقره، آیۀ ۲۲۲.

بحث این بود چرا متطهرین تعبیر کرده، در حالی که قبلش صحبت از زن‌ها هست که زن‌ها باید تطهر بجویند. که ما یک توجیه می‌کردیم که اینجا متطهرین فقط بحث زن‌ها نیست، بحث مردها هم هست که می‌گوید مردها باید در فکر طهارت زن‌ها باشند، در جست‌وجوی طهارت زن‌ها باشند، یعنی منتظر باشند صبر کنند که زن‌ها پاک بشوند، غسل کنند. متطهرین مردهای صبوری که صبر می‌کنند آنها را.

یک جور دیگر اینکه بگوییم نه متطهرین یک معنای عامی هست که، ما قبلا بحثش را کردیم در آیۀ شریفه در مورد حضرت مریم می‌گوید و کانت من القانتین. اینجا در جامع البیان طبری هم همین معنا را مطرح کرده. و انما قال و یحب المتطهرین و لم یقل المتطهرات و انما جریٰ قبل ذلک ذکر التطهر للنساء لأنّ ذلک بذکر المتطهرین یجمع الرجال و النساء و لو ذکر ذلک بلفظ ذکر المتطهرات لم یکن للرجال فی ذلک حظ و کان للنساء خاصة فذکر الله تعالی بذکر العام جمیع عباده المکلفین اذ کان قد تعبد جمیعهم بتطهر من الماء و ان اختلفت الاسباب التی توجب التطهر علیهم بالماء تا آخر عبارت. جامع البیان، جلد ۲، صفحۀ ۲۳۱.

البته یک نکتۀ دیگری هم اینجا هست، در روایت‌های، چند تا روایت این متطهرین را اصلا مربوط به مردها دانسته، یعنی مربوط به عموم مکلفین دانسته، ۲، ۳ تا روایت صحیحه و غیر صحیحه هست، در وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۳۵۵، صحیحۀ جمیل، صحیحۀ ابی خدیجه، روایت حسین بن مصعب. بعضی‌هایشان مربوط به لزوم وضو دانسته، بعضی‌هایشان به استنجاء من الماء مرتبط دانسته. ظاهرا این معنای عامی هست که همۀ اینها را در بر می‌گیرد. البته یک نکته‌ای در مورد استنجاء من الماء هست، من یک قدری تأمل دارم که واقعا آن روایتی که در مورد استنجاء من الماء هست درست نقل شده باشد. احتمال می‌دهم که این مربوط به آیۀ دیگر مشابه اینجا باشد که این دو تا را روات اشتباه کردند، در آیۀ شریفه «فيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرينَ» این آیۀ شریفه هم در روایات ما، هم در نقل‌های عامه، نقل‌های متکرر هست که این خطاب به انصار و خطاب به اهل قبا و رجال من الانصار و اینها هست که اینها عادتشان این بود که در موارد تطهیر با آب تطهیر می‌کردند که این اشاره به آنهاست. و در صحیحۀ هشام بن حکم آمده، وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۳۵۴، رقم ۹۴۰. تفسیر طبری، جلد ۱۱، صفحۀ ۲۲.

احتمال می‌دهم این دو تا آیه که مشابه هم بودند راوی این دو تا را با همدیگر خلط کرده باشد، احتمال نه می‌خواهم این را تثبیت کنم. علی ای تقدیر این بحث استنجاء من الماء احتمالا مربوط به آن آیۀ دیگر باشد که به بحث ما مربوط نیست.

برگردیم به اصل بحث خودمان. ما عرض می‌کردیم که من در روایات یک مقداری تفحص کردم در مورد یحب، نشد کامل تفحص کنم تا اینجایی که نگاه کردم کلمۀ یحب در روایات در موارد مستحب بسیار زیاد به کار رفته، اصلا در موارد واجب به ندرت، تک و توک باید گیر بیاورید در مورد واجب به کار رفته باشد. حالا من بعضی روایاتی که در این مورد هست یادداشت کردم می‌خوانم، در روایت ان الله یحب ان یوخذ برخصه کما یحب ان یوخذ بعزائمه. از جهت سندی اینها را کار نداشته باشید، من خیلی به سندش کار ندارم. آدرس‌هایی هم که می‌دهم همه از وسائل است. وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۱۰۷، ذیل ۲۶۳.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ.» که وقتی یک کار خوب هست خدا دلش می‌خواهد زودتر انجام بگیرد، در وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۱12 آمده.

در وسائل، جلد ۴، صفحۀ ۱۲۲ در مورد اینکه نماز اوّل وقت افضل هست، همین «يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ» را تطبیق کرده.

روایت «الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» هم در ذیل او لامستم النسا می‌گوید: (اللَّمْسُ) هُوَ الْجِمَاعُ- وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَتِيرٌ يُحِبُّ السَّتْرَ- فَلَمْ يُسَمِّ كَمَا تُسَمُّونَ.»

خداوند ستیر هست و آن جوری که شما تصریح می‌کنید، همینجور بی‌پروا صحبت می‌کنید، صحبت نمی‌کند.

حالا به تناسب این ستیر یک چیزی همین الآن به ذهنم رسید آن این است که شاید یکی از مراتب ستیر بودن خدا صحبت ایاک اعنی و اسمع ایاک جارح باشد، در روایات هست که نزل القرآن بلغة ایاک اعنی و اسمعی یا جار. خداوند گاهی اوقات مخاطب اصلی‌اش را بهش خطاب نمی‌کند، با واسطه خطاب می‌کند. این خودش یک نوع فرهنگی هست که آدم مستقیم صحبت نکند، پوشیده صحبت کردن. یکی از مراحل پوشیده صحبت کردن این هست که به در بگوید دیوار بشنود. این هم یک مرحله‌ای از پوشیده صحبت کردن هست.

وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۲۷۲ بود، حدیث ۷۱۵

«لَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْداً إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ.» وسائل، جلد ۳، صفحۀ ۲۳۰، رقم ۳۴۸۴.

«إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ- وَ يُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ.» ذیلش هم بحث ثواب دادن و اینها هست که وسائل، جلد 15، رقم 269، رقم 20478.

من احتمال می‌دهم «يُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ.» اشاره به این هست که خداوند مایل هست که انسان نسبت به خودش هم با نرمی رفتار کند و می‌گوید که آن عبادتی که انسان با نرمی انجام می‌دهد و خودش را به زحمت نمی‌اندازد آن ثوابش از عبادت سخت بیشتر است، «يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ» یعنی عبادتی که انسان خودش را در انجام آن عبادت به زحمت می‌اندازد، کأنّ می‌خواهد بگوید عبادتی که روح انسان را خسته نمی‌کند آن عبادت مطلوبیت بیشتری دارد و ثواب بیشتری دارد. شاید مراد از روایت این باشد.

من فرصت نکردم تمام موارد یحب را نگاه کنم ولی همینجوری که نگاه می‌کردم مواردی که مستحب هست خیلی زیاد است که من این چندتایش را یادداشت کردم مواردی که ممکن است واجب باشد اجالتا تنها یکی را به نظرم رسید که، وسائل، جلد ۱، صفحۀ ۵۴۰، رقم ۱۵۴۸۴ این هست:

«مَرَّ قِطَارٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَأَى زَامِلَةً قَدْ مَالَتْ- فَقَالَ يَا غُلَامُ اعْدِلْ عَلَى هَذَا الْجَمَلِ- فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الْعَدْلَ.»

«مَرَّ قِطَارٌ»

قطار یعنی دستۀ شتری که پشت سر هم حرکت می‌کنند و این قطاری که بعدا اسم گذاشته شده از آن قطار شتر گرفته شده، تشبیها به واگن‌هایی هست که پشت سر هم حرکت می‌کنند.

«مَرَّ قِطَارٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَأَى زَامِلَةً قَدْ مَالَتْ»

زاملة من فکر می‌کنم مراد بار است، یعنی باری که روی این شتر گذاشته بوده اینقدر سنگین بوده، قد مالت. به یک طرف تمایل داشته.

«فَقَالَ يَا غُلَامُ اعْدِلْ عَلَى هَذَا الْجَمَلِ- فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الْعَدْلَ.»

یک احتمال این هست که اعدل علی هذا الجمل مرادش این است که باری که روی این می‌گذارد، با عدالت نسبت به این جمل رفتار کن کأنّ بار سنگین گذاشتی این بار سنگین باعث شده که تمایل پیدا کند.

«فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الْعَدْلَ.» هم ناظر به این جهت باشد.

**شاگرد:** «الزَّامِلَةُ: بعيرٌ يَسْتظهِر به الرجل، يحمل متاعه و طعامَه عليه.»

**استاد:** خود بعیر را اینجوری بعیر. قد مالت کأنّ اینقدر سنگین بوده که تحت فشار این بار خم شده. یک مطلب دیگری که هست ممکن است رأی زاملة قد مالت به اعتبار آن باری که روی شتر هست باشد و اشاره به این هست که باری را که روی شتر می‌گذارید متناسب بگذار، دو طرف را متساوی قرار بده و هماهنگ باشد که. فان الله یحب العدل اینجا عدل به معنای اعتدال، این معنای دوم دیگر واجب نیست، یعنی خداوند دلش می‌خواهد که انسان رفتارش معتدل باشد. الیمین و الشمال مضلة و طریق الوسطی هی الجادة، یک چیزی شبیه این در زندگی اجتماعی هم انسان داشته باشد. اینها یک بحث‌های اخلاقی هست بیشتر تا یک بحث‌های فقهی. حالا کدام یک از این معانی هست اگر اعدل علی هذا الجمل اشاره به این هست که عدالت را در رفتارت با این جمل در باری که بر این جمل حمل می‌کنی اعدل فحمل المتاع علی هذا الجمل. علی هذا الجمل آن علی متعلق به یک حمل محذوف است، اعدل عند الحمل علی هذا الجمل، عدالت را پیشه کن. عدالت عرض کردم یک موقعی بار زیاد بهش بار نکن، یک موقع این هست، یک موقع اعدل یعنی اینکه بار را هماهنگ روی پشتش بگذار، اینجور نباشد که یک مقداری بارش به یک طرف باشد که همان بار مایل بشود و خودش هم مایل بشود به خاطر سنگینی یک طرف بار. اینها را یک دست کن که، اگر دومی باشد این هم باز مستحب است. چیزی که ممکن واجب باشد من اجالتا فقط همین یک مورد را پیدا کردم که یحب در واجب به کار رفته. چون این اصلا ممکن است ما بگوییم یحب ظهور در استحباب دارد نه ظهور در جامع. بنابراین اگر یک جایی گفتند فلان چیز یحب الله یعنی مستحب است، اگر یک دلیل دیگر گفت واجب است این دو تا با همدیگر تعارض کنند. این خودش خیلی مهم است، حالا من بقیۀ موارد یحب را هم نگاه می‌کنم ببینم آیا می‌توانیم

**شاگرد:** در فقیه اعدل علی هذا الحمل، حضرت شتر بار داری را دیدند که یک طرف میل کرده بود فرمودند ای غلام عدالت کن بر این شتر یا بر این بار بنابر نسخۀ ؟؟؟ مهمله به آنکه هر دو طرف مساوی باشند.

**استاد:** عرض کردم اگر اعدل علی هذا الحمل باشد که دیگر اصلا روشن‌تر است که می‌خواهد بگوید بار را یک دست کن، مساوی تقسیم کن این بار یک طرفش زیاد باشد یک طرفش کم باشد این. اینها چیزهای اخلاقی است، چیزهای واجب نیست. ممکن است شخصی بگوید اصلا یحب ظهور در استحباب دارد، نه تنها ظهور در وجوب ندارد، ظهور در جامع هم ندارد، ظهور در خصوص استحباب دارد. حالا این را یک مقداری من مراجعه می‌کنم ببینم موارد دیگری که یحب و لا یحب در روایات هست آن را چگونه باید مشی کرد.

حالا آن بحثی را که تحلیل اینکه چطور یحب حالا لا اقل در آیۀ قرآن به معنای مستحب یا واجب به کار رفته و لا یحب خصوص حرمت هست. عرض کردم دو تا بحث اینجا در مورد لا یحب هست، یک بحث این است که لا یحب چرا در موارد اباحۀ به معنای اخص به کار نمی‌رود؟ در موارد مرجوحیت به کار می‌رود؟

بحث دیگر این است حالا که در مقام مرجوحیت به کار می‌رود چرا مرجوحیت الزامیه یعنی تحریم، ولی مرجوحیت کراهیه و تنزیهیه در آن مورد به کار نمی‌رود، نکته‌اش چی است؟ چه نکتۀ تحلیل زبانی اقتضا می‌کند که به این شکل باشد. این را یک مقدارش را در جلسۀ قبل توضیح دادم یک مکملی دارد این را ان شاء الله توضیح خواهم داد.

یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم که در ارتباط با همین مطلب هست عرض کردم لا یحب به معنای صرفا نقیض یحب نیست، این را فرصت نکردم کلمات مفسرین و اینها را به طور کامل، همینجور در لابلای بحث دیگری که دنبال می‌کردم در تفسیر ابوالسعود این مطلب را دیدم، می‌گوید انه لا یحب الکافرین، می‌گوید فان عدم محبته تعالی کنایة عن بغضه الموجب لغضبه المسقط به للعقوبة لا محالة.

این عبارت هر دو نکته‌ای را که ما اینجا مورد سؤال داشتیم بهش اشاره کرده ولی در واقع تنها با ادعا مطلب را گذشته. می‌گوید عدم محبته تعالی صرفا عدم محبت نیست که موارد مساوی را هم شامل بشود، بغض است، مبغوضیت عمل را. آن هم مبغوضیتی که الموجب لغضبه، یعنی مبغوضیت کراهی نه، مبغوضیت تحریمی المستطبع للعقوبة لا محالة، آن چیزی که غضب الهی را به دنبال می‌آورد قهرا مستطبع عقوبت هست. اینها در واقع آن نکتۀ بحث را بهش نپرداخته، اصل مطلب را بهش توجه کرده که ما اینجا ان الله لا یحب الکافرین به طور طبیعی اگر بخواهیم معنای اصلی لغت را بگوییم باید سه تا حکم از احکام خمسه را شامل بشود، اباحۀ به معنای اخص، کراهت و حرمت. ولی اینجا مراد حرمت است و چطور شده که اینجا مراد حرمت قرار گرفته، توجیه ادبی آن را بیان نکرده، در این مورد فردا ان شاء الله صحبت خواهم کرد.

و صلی علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد